

## ملی شدن صنعت نفت و کسوف امپراتوری انگلستان در خاورمیانه ۱۹۴۸-۱۹۵۴

علیرضا موسوی زاده، ملی شدن صنعت نفت و کسوف  
امپراتوری انگلستان در خاورمیانه ۱۹۴۸-۱۹۵۴،  
تهران: نامدار، ۱۳۸۴، ۲۰۴ صفحه.

سعید میر ترابی  
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد چالوس

مقایسه باشد؛ چرا که در این کتاب نیز نویسنده بخش قابل توجهی از تحقیقات خود را با بهره گیری از اسناد دولت انگلیس به رشته تحریر در آورده است. با این همه کتاب حاضر از این نظر که تلاش کرده است صرفاً از منظر دولتمردان انگلیس، واقعه ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد، ویژگی ممتازی پیدا می کند.

به نظر نویسنده «تا به حال هر چه راجع به سیاست انگلستان در قبال ایران با توجه به ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس نوشته شده است، از دید ایران و ایرانی بوده است و تمام گفته ها راجع به انگلستان براساس حدس و ابهام بوده اند.» به همین علت وی تلاش کرده است کاری را به سرانجام برساند که تا به حال در ایران صورت نگرفته است. نویسنده برای همین منظور به مدت ۸ سال به مطالعه و بررسی مدارک و اسناد آرشیو ملی انگلیس درباره واقعه ملی شدن صنعت نفت همت گماشته است. این مسأله یکی از نقاط قوت کتاب ملی شدن صنعت نفت به شمار می رود؛ چرا که مخاطب با مطالعه کتاب، با مجموعه پرباری از روایتهای مستند

این کتاب همان طور که از نام آن پیداست تلاش می کند میان دو تحول عمده در سالهای پس از جنگ جهانی دوم ارتباط برقرار کند؛ یعنی میان ملی شدن صنعت نفت ایران و آنچه که نویسنده از آن تحت عنوان کسوف امپراتوری انگلیس در خاورمیانه می خواند. بر این اساس، نویسنده تلاش کرده است مسأله ملی شدن نفت ایران را از زاویه آثار و پیامدهایی که در انگلیس ایجاد کرد، مورد بررسی قرار دهد. در ادبیات گسترده ای که در زبان فارسی در ارتباط با این واقعه مهم تاریخ ایران پدید آمده، کمتر می توان به چنین اثری برخورد کرد. در این میان، نگاه کتاب شاید با رویکرد کتاب نفت، قدرت اصول، نوشته مصطفی علم، قابل

مذکور پرداخته و در این خصوص به نکات  
جالب توجه و ظریفی اشاره کرده است.

کتاب از یک مقدمه و شش فصل  
تشکیل شده است. فصل اول پس از یک بحث  
نظری کوتاه درباره توسعه طلبی دولتها، به  
تشریح منافع انگلیس در خلیج فارس و  
بررسی رابطه میان ایران و انگلیس اختصاص  
داده شده است. این فصل اهمیت ایران برای  
امپراتوری انگلیس، به عنوان یک منطقه  
حائل در برابر تهدیدهای فرانسه و روسیه را  
تشریح می کند. سپس تحول نقش ایران در  
تأمین منافع امپراتوری انگلیس پس از کشف  
نفت را مورد توجه قرار می دهد. به تعبیر  
کتاب، با ورود عنصر نفت و تأسیس شرکت  
نفت ایران و انگلیس، ایران موقعیتی راهبردی  
در تأمین منافع امپراتوری انگلستان  
پیدا کرد.

فصل دوم به تشریح شیوه برخورد  
دولت کارگری انگلیس هم زمان با آغاز بحران  
ملی شدن صنعت نفت ایران می پردازد.  
در این فصل نویسنده توضیح می دهد که  
حزب کارگر چگونه توانست میان سیاستهای  
سوسیالیستی و ضدستعمره سازی حزب و  
پی گیری منافع ملی انگلیس، نوعی سازش

درباره سیاست امپراتوری انگلیس در  
دوره های مختلف ملی شدن صنعت  
نفت ایران آشنایی پیدا می کند.

از آنجا که کتاب از بطن دستگاه دولت  
و سیاست انگلیس به بررسی واقعه ملی شدن  
نفت ایران پرداخته، این فرصت را پیدا کرده  
است تا رویکردهای متفاوت محافل سیاسی  
لندن را نسبت به این واقعه مورد بررسی قرار  
دهد؛ کاری که به صورت مستند کمتر در آثار  
دیگر در ایران به چشم می خورد. کتاب در  
همین راستا سیاست حزب کارگر انگلیس  
(حزب حاکم در آغاز بحران ملی شدن صنعت  
نفت) را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده  
است. طنز قضیه در این است که این حزب،  
پرچمدار سیاستهای کینزی در انگلیس بوده  
و از جمله به ملی کردن بخشی از صنایع  
کشور همت گماشته است. با این حال،  
همین حزب ناچار است با بحرانی بسیار  
بزرگ بر سر ملی کردن شرکتی که به گفته  
کتاب «مقدم ترین منافع ملی، انگلیس را  
پوشش می داد، دست و پنجه نرم کند.  
نویسنده در همین راستا به تشریح  
رویکردهای متفاوت دو حزب کارگر و  
محافظه کار انگلیس در برخورد با بحران

برقرار کند. براین اساس بود که حزب کارگر انگلیس، حل و فصل بحران ملی شدن صنعت نفت ایران را در چارچوب منافع امپراتوری انگلیس، سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داد.

یکی از نکات جالب توجهی که کتاب در این خصوص به آن اشاره کرده، این است که در این مقطع زمانی انگلستان در مقایسه با دیگر کشورها داراییهای خارجی بیشتری را در اختیار خود داشت و از دید سیاستمداران انگلیسی، تسلیم شدن در برابر ملی سازی به معنای تشویق ملی کردن دیگر داراییهای انگلیس در نقاط مختلف جهان محسوب می شد. این فصل همچنین نشان می دهد که حزب کارگر به واسطه حساسیتهای انتخاباتی، مواضع مطبوعات و محافل سیاسی مخالف و فشارهای اقتصادی وارد بر دولت در دوره پس از جنگ، در چه فضایی به بحران ملی شدن صنعت نفت ایران و اکنش نشان داد.

فصل سوم کتاب به بررسی سقوط دولت کارگر در انگلیس و ارتباط آن با برخورد ضعیف حزب با بحران ملی شدن نفت ایران پرداخته است. به نوشته کتاب،

ملی کردن شرکت نفت ایران و انگلیس، حاوی پیام بسیار مهمی در ارتباط با ماهیت قدرت انگلیس در حوزه خلیج فارس بود. ۱۰ سال پیش از آن، انگلستان به سادگی می توانست هر حکومتی را که با منافع بریتانیا همراهی نداشت، سرنگون سازد که از جمله می توان به سرنگونی حکومت عراق اشاره کرد، اما اکنون شرایط تغییر کرده و نظم جهانی جدیدی شکل گرفته بود. تأسیس سازمان ملل متحد، لزوم پرهیز از برخورد با ایالات متحده و لزوم پرهیز از هرگونه بهانه ای برای مداخله شوروی، محدودیتهای بسیاری را برای پیشبرد سیاست خارجی انگلیس در منطقه پدید آورده بود؛ مضاف بر آنکه جنگ توان امپراتوری را به شدت تحلیل برده بود. در چنین فضایی بود که از منظر نویسنده، دولت کارگر انگلیس در مجموع تلاش کرد با توسل به روشهای دیپلماتیک و مسالمت آمیز به حل و فصل بحران ملی شدن صنعت نفت همت گمارد که البته توفیق نیافت.

فصلهای چهارم و پنجم کتاب به شیوه برخورد حزب محافظه کار انگلیس با بحران ملی شدن نفت ایران اختصاص دارد. این

فصل توضیح می دهد که محافظه کاران چگونه با رویکردی متفاوت نسبت به حزب کارگر به تأکید بر حفاظت از موقعیت و منزلت امپراتوری انگلیس بر اریکه قدرت تکیه زدند. در این زمینه کتاب به دیدگاه چرچیل اشاره می کند که معتقد بود «باید با متصرفان و مقابله کنندگان با قدرت و منافع انگلیس، قاطعانه برخورد کرد.» البته کتاب نشان می دهد مادامی که ترومن از حزب دموکرات در آمریکا قدرت را در اختیار داشت، حزب محافظه کار انگلیس در پیشبرد دیدگاههای خود موانعی جدی پیش رو داشت و همچنان به سیاست مذاکره و مبادله پیشنهاد برای حل بحران ادامه داد. دولت ترومن در این زمان معتقد بود که «فشار بیش از حد به دولت مصدق ممکن است به فروپاشی اقتصاد ایران و تسلط کمونیستها بر کشور منجر شود» و در همین راستا به ایران کمک اقتصادی ارایه کرد. این در حالی بود که دولت چرچیل به سرنگونی دولت مصدق می اندیشید. یکی از یافته های جالب توجهی که نویسنده در این راستا مطرح می کند، این است که دولت محافظه کار انگلیس برای جلوگیری از اعطای کمکهای مالی ایالات

متحده به ایران، به سیاست مذاکره با دولت مصدق که در عین حال آن را بی حاصل می دانست، ادامه می داد.

نویسنده قدرت یافتن حزب جمهوری خواه به رهبری آیزنهاور در آمریکا را به عنوان نقطه عطفی در برخورد انگلیس با بحران ملی شدن نفت تلقی کرده است. با این چرخش در عرصه سیاست واشنگتن، مواضع آمریکا و انگلیس در شیوه برخورد با دولت مصدق بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شد. به اعتقاد نویسنده «خط مشی دولت انگلستان از آغاز بحران شرکت نفت ایران و انگلیس سرنگونی دولت مصدق بود.» طرح سرنگونی دولت مصدق در حقیقت در زمان صدارت حزب کارگر در سال ۱۹۵۱ ترسیم شد. دولت محافظه کار انگلستان نیز تا پیش از زمامداری جمهوری خواهان در واشنگتن، به دنبال تضعیف موفقیت مصدق به هر نحو ممکن بود. بدین ترتیب ایالات متحده از بیستم ژوئن ۱۹۵۳، به جانبداری رسمی از انگلستان پرداخت و چند ماه بعد کودتا علیه دولت مصدق به اجرا درآمد. نویسنده دیدگاههای مشترک سران محافظه کار در آمریکا و انگلیس نسبت به شرایط منطقه و

جهان را از جمله عوامل عمده نزدیک شدن سیاست دو کشور در برخورد با دولت مصدق می‌داند. با این حال وی به عامل مهم دیگری در این زمینه اشاره می‌کند که از داخل ایران ریشه گرفت، بدین معنا که تحریمهای اقتصادی اعمال شده از سوی دولت انگلیس و بحران اقتصادی ناشی از آن، در نهایت سبب نزدیک شدن حزب توده به دولت مصدق شد و همین امر در تغییر رویکرد زمامداران واشنگتن در قضیه نفت ایران بسیار مؤثر بود. فصل ششم به پیامدهای کودتای مشترک آمریکا و انگلیس علیه دولت مصدق بر رویکرد سیاست خارجی انگلیس نسبت به خاورمیانه می‌پردازد. نویسنده در این ارتباط ایده جالبی را مطرح می‌کند؛ شرکت اجباری انگلیس با آمریکا در سرنگونی دولت مصدق، هزینه فراوانی را به سیاستمداران بریتانیا تحمیل کرد؛ چرا که آنان ناچار شدند «مهم‌ترین شرکت تجاری انگلیس در خارج از کشور» را با آمریکایی‌ها سهیم شوند و تنها به سهم ۴۰ درصدی از آن اکتفا کنند. آیا انگلیس برای دفاع از منافع خود در منطقه همچنان باید به توان خود اکتفا می‌کرد، یا به شرکت پرهزینه با ایالات

متحده ادامه می‌داد و دست اندازیهای آمریکا به حوزه منافع استعماری اش را تحمل می‌نمود؟ در این صورت، آیا لندن از توان کافی برای مقابله با تهدیدهای شوروی برخوردار بود؟

نویسنده کتاب معتقد است زمامداران انگلیس با وجود حوادثی همچون ملی شدن صنعت نفت ایران و پیامدهای خسارت بار آن، همچنان تحلیل رفتن قدرت خود را در منطقه خاورمیانه باور نداشتند. شاهد این امر، تلاش دولت انگلیس برای برخورد با بحران ملی شدن کانال سوئز بدون جلب حمایت و کمک ایالات متحده است. در این حادثه دولت انگلیس بدون مشورت با واشنگتن و با همراهی فرانسه و اسرائیل به کانال سوئز یورش برد. عملیات نظامی این سه کشور با موفقیت همراه نشد و ایالات متحده نیز این اقدام را محکوم کرد. این حادثه نشان داد که انگلیس در دوره پس از جنگ نمی‌تواند بدون جلب پشتیبانی ایالات متحده اقدام مؤثری در خاورمیانه انجام دهد و ایالات متحده نیز تنها در صورت تأمین منافع خاص خود و کسب سهم عمده‌ای از کیک، حاضر است با انگلیس همراهی داشته باشد. از این جهت

است که نویسنده بحران ملی شدن صنعت نفت ایران را به عنوان کسوف امپراتوری انگلیس در خاورمیانه توصیف می کند.

کتاب ملی شدن صنعت نفت و کسوف امپراتوری انگلیس در خاورمیانه، در مجموع شرحی است موجز و مستند از وقایع سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۴ در ارتباط با ملی شدن نفت ایران و واکنشهای بازیگران ذی نفع نسبت به این پدیده. مبنای نظری کتاب در بررسی عملکرد دولت انگلیس نسبت به این بحران، آن است که انگلیس هم زمان با افول قدرت استعماری خود در دوره پس از جنگ جهانی دوم با چالش ملی شدن نفت ایران مواجه گردیده و به واسطه همین ضعف، در نهایت بخش عمده ای از منافع نفتی خود را در ایران از دست داد. فراتر از آن، این بحران به عنوان آزمونی برای استمرار قدرت و نفوذ بریتانیا در خاورمیانه عمل کرد؛ آزمونی که انگلیس با موفقیت از آن عبور نکرد. این رویکرد نویسنده در تحلیل حوادث مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران، تصویری متفاوت از شیوه بازیگری انگلیس در این بحران را به نمایش می گذارد. تصویری که با بخش عمده ادبیات موجود درباره ملی شدن

صنعت نفت ایران متفاوت است. در این ادبیات، انگلیس عموماً به عنوان یک نیروی قاهره که کنترل بحران را در دست دارد، معرفی شده است در حالی که این کتاب به محدودیتهای فراوان پیش روی زمامداران انگلیس در برخورد با بحران و سرانجام نه چندان رضایت بخش آن برای انگلیس تأکید می ورزد.

یکی از حلقه های مفقوده در ادبیات مربوط به واقعه ملی شدن صنعت نفت و پیامدهای آن، عدم توجه نویسندگان و تحلیلگران به شرایط متحول بازار نفت در خلال این سالهاست. کتاب حاضر نیز این مسأله بسیار مهم را مد نظر قرار نداده است. به طور معمول، چنین گفته می شود که در زمان آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، ایران یک تولیدکننده عادی نفت نبود. در سال ۱۹۵۰، تولید سالانه نفت ایران به حدود ۳۲ میلیون تن در سال (معادل ۶۶۶ هزار بشکه در روز) می رسید. از نظر جهانی ایران پس از آمریکا، ونزوئلا و شوروی مقام چهارم را در تولید نفت جهان در اختیار داشت. همچنین بزرگ ترین و مهم ترین پالایشگاه نفت جهان در آبادان قرار داشت که

ظرفیت پالایش سالانه آن به ۲۰ میلیون تن می‌رسید. از کل نیازمندیهای سوختی اروپای غربی، ۹۰ درصد نفت خام، ۴۰ درصد نفت سفید و ۱۰۰ درصد گازوییل آن را به تنهایی ایران تأمین می‌کرد. این آمار و ارقام از اهمیت فوق‌العاده ایران در مقطع زمانی ملی شدن نفت در تأمین نیازمندیهای نفتی جهان حکایت دارد. پس چه اتفاقی رخ داد که سه سال هیچ نفتی از این کشور صادر نشد و نشانه‌ای از بحران شدید کمبود نفت در کشورهای مصرف‌کننده پدید نیامد؟

نکته حائز اهمیت در این ارتباط این است که دولت مصدق حساب ویژه‌ای روی نیازمندیهای کشورهای مصرف‌کننده و الزام آنها به خرید نفت از ایران باز کرده بود و یکی از دلایل پافشاری و عدم عقب‌نشینی از اصول مربوط به ملی شدن نفت نیز همین محاسبات بود، پس چگونه شد که این محاسبات درست از آب درنیامد و سرانجام ماجرا با کودتا علیه دولت مصدق خاتمه یافت؟

در پاسخ به این پرسش بسیار مهم می‌توان به دو نکته اشاره کرد:

نخست اینکه، در این سالها با وجود

آنکه ایران چهارمین تولیدکننده بزرگ نفت جهان به شمار می‌رفت، سهم آن از کل تولید نفت جهان تنها در حدود ۶ درصد بود. طبیعی است که اهمیت و جایگاه ایران در بازار نفت جهان در آن زمان را باید با ظرفیت ۶ درصدی تولید آن و نه تعبیر اغواکننده چهارمین تولیدکننده نفت جهان سنجش کرد. در این شرایط است که متوجه خواهیم شد جلوگیری از صدور نفت ایران، تنها کاهش ۶ درصدی در بخش تولید در بازار نفت جهان پدید آورده است. نکته مهم دیگر به شرایط خاص بازار نفت جهان در این مقطع زمانی باز می‌گردد. کارشناسان مسایل بازار نفت جهان، دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی را به عنوان دو دهه نفت ارزان توصیف کرده‌اند. علت این است که در این مقطع موفقیت‌های بسیار بزرگی در زمینه کشف ذخایر بسیار عظیم نفتی در نقاط مختلف جهان و به ویژه در خاورمیانه به دست آمد و این امکان فراهم شد که به سرعت بر ظرفیت تولید نفت جهان افزوده شود. در سالهایی که به واسطه اوج‌گیری اختلافات میان ایران و انگلیس صدور نفت ایران متوقف شد، کارتل‌های نفتی با هماهنگی با یکدیگر، تولید نفت دیگر نقاط

را به سرعت افزایش دادند. تولید نفت جهان در سال ۱۹۵۰ در حدود ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز بود. این رقم در سال ۱۹۵۳ با وجود توقف صدور نفت ایران، به ۱۳ میلیون بشکه در روز رسید. این افزایش حدود ۳ برابر کل تولیدات نفت ایران در سال ۱۹۵۰ بود.

با این حساب، می‌توان این بحث را به شیوه‌ای منطقی مطرح کرد که یکی از دلایل عمده موفقیت سیاستهای دولتهای غربی و شرکتهای نفتی در ناکام گذاشتن جنبش ملی شدن نفت ایران، شرایط بازار نفت جهانی بود. این شرایط به دولتها و شرکتهای نفتی غرب این امکان را داد که با کمترین هزینه، نفت ایران را در بازار جایگزین کنند و سیاستی محکم در برخورد با آرمان ملی شدن صنعت نفت در ایران که می‌توانست پیامدهای بسیار شدیدی به کل ساختار صنعت نفت جهان برجای بگذارد، در پیش گیرند. چنانچه این شرایط را با شرایط مربوط به ماههای قبل از پیروزی انقلاب در

سال ۱۹۷۹ مقایسه کنیم، درک مسأله آسان‌تر خواهد شد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی، بازار نفت جهان دو دهه نفت ارزان را سپری کرده بود. به واسطه اوج‌گیری تقاضا و ارزان

بودن بهای نفت در خلال دو دهه، با آغاز دهه ۷۰ میلادی به تدریج مشکلات و نگرانیهایی در خصوص تأمین احتیاجات انرژی جهان پدید آمد و همین امر به بروز شوک نخست نفتی در سال ۱۹۷۳ کمک کرد. در ماههای قبل از پیروزی انقلاب، صدور نفت ایران در مقایسه با سالهای اولیه دهه ۱۹۵۰ بسیار شدید بود. این وضعیت شوک دوم نفتی را پدید آورد که طی آن بهای نفت به بیش از دو برابر افزایش پیدا کرد. بدون شک عوامل متعددی سبب شدند که دومین حادثه توقف صدور نفت ایران در مقایسه با حادثه نخست، تأثیری شگرف بر بازار نفت جهان برجای بگذارد. ریشه‌های این مسأله را باید در تحولات ساختاری بازار نفت جهان در دهه ۱۹۷۰ دنبال کرد. در هر حال باید توجه داشت که در حادثه دوم، هم ایران جایگاهی ۱۰ درصدی در تولید نفت جهان داشت و هم شرایط مربوط به دو دهه نفت ارزان به پایان رسیده بود.

متن نوشتاری کتاب ملی شدن صنعت نفت، ترجمه‌ای است از زبان اصلی. نویسنده کتاب را به زبان انگلیسی به رشته تحریر درآورده و سپس به فارسی برگردانده شده



## سیاست خارجی ایران

سیدحسین سیف زاده، سیاست خارجی ایران، انتشارات میزان، ۱۳۸۴، ۲۹۶ صفحه.

حسن خداوردی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

واحد آشتیان

نگارنده برخلاف خوش بینی آرمان گرایان و بدبینی واقع گرایان سنتی که به ترتیب به اختیار و یا به عکس به جبر مطلق برای انسان قائل هستند، در این پژوهش با نگرش «آرمان گرایی واقع نگر» به موضوع تحقیق پرداخته است. در این دیدگاه، واقع بینی صرفاً از ذهن و یا واقعیت خارجی ناشی نمی شود، بلکه با هر دو عامل تعیین کننده ذهنی و عینی توجه می شود. در نتیجه، برخورد انسان با واقعیت هم متأثر از جبریت های مادی است و هم متأثر از نیت و اراده انسانی. از این رو، وی به جای تاکید صرف بر جبر و یا اختیار، دو مفهوم مقدورات و محذورات را مطرح کرده است.

مفهوم مقدورات و محذورات با عنایت به دو دسته از معیارهای دوگانه جبر یا اختیار، با هدف و امکانات، خود و دیگری

است. به نظر می رسد در برگردان متن، بهتر بود در برخی جاها معادلهای لاتین در پانویس صفحات ذکر می شد تا خواننده دانشگاهی، ارتباط بهتری با موضوع برقرار می کرد. ضمن اینکه احتمالاً در برگردان متن در انتخاب برخی عبارتها دقت کافی به خرج داده نشده و همین امر از شیوایی متن فارسی کاسته است. با این همه، این کتاب حاوی نکاتی آموزنده و خواندنی برای علاقه مندان به مسایل نفت و سیاست است. به ویژه این کتاب از این جهت که خواننده ایرانی را با برداشتهای بازیگر انگلیسی از بحران ملی شدن نفت ایران آگاه می کند، جایگاهی شایسته در ادبیات مربوط به این واقعه مهم تاریخ معاصر ایران پیدا می کند.

